



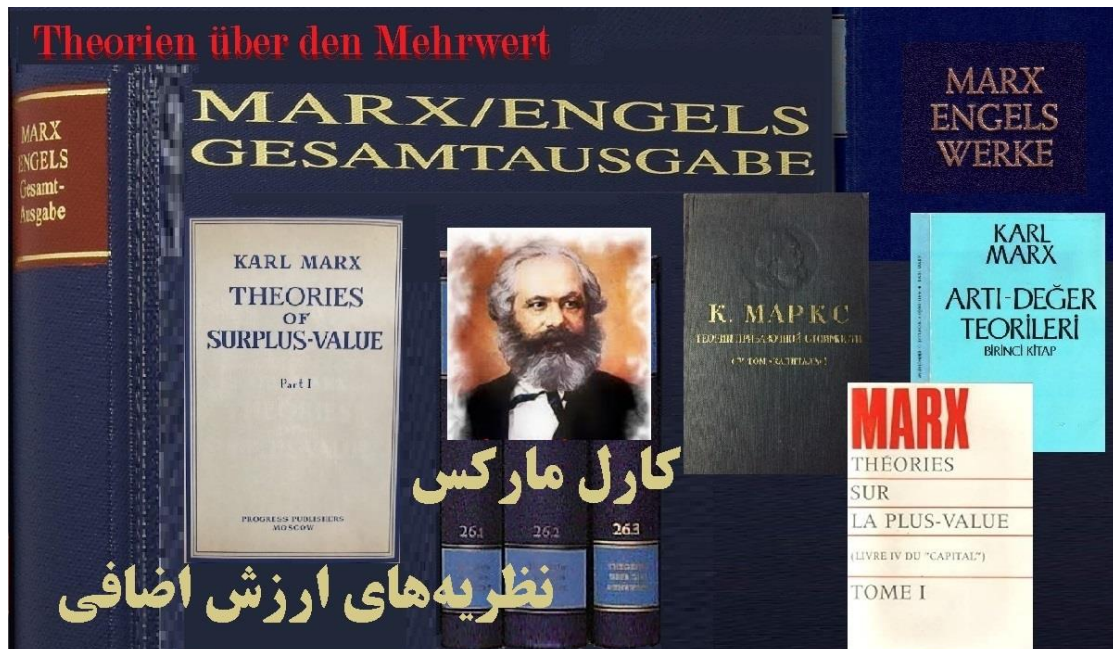
نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریکی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com/>

ایده‌هایی برای جمع‌خوانی «نظریه‌ها...»

پیرامون شیوهی مطالعهی «نظریه‌های ارزش اضافی»

کمال خسروی



مهر ۱۳۹۹

بی‌گمان، اگر ترجمه‌ی فارسی متن کامل سه جلد «نظریه‌های ارزش اضافی» مارکس در اختیار بود، امکان تأمل بیش‌تری درباره‌ی ترتیب مطالعه‌ی بخش‌های آن وجود می‌داشت و احتمالاً می‌شد توالی و ترتیبی متفاوت با آنچه در این سه جلد آمده است، پیش گرفت؛ این کار هم گاه‌شمارانه و به‌لحاظ تقدم و تأخر تاریخی نویسندگان و دیدگاه‌هایی که مارکس به آن‌ها پرداخته است، ممکن بود و هم به‌لحاظ موضوعی. در مورد نخست: می‌شد بخش‌های مربوط به یک گرایش یا مکتب اقتصاد سیاسی را یکجا مطالعه کرد؛ مثلاً بلافاصله پس از فیزیوکرات‌ها در آغاز جلد اول، بحث‌های مربوط به تابلوی اقتصادی کینه را که در پایان این جلد آمده است، پیش کشید. در مورد دوم: می‌شد بحثی کوتاه (حدود ۱۵ صفحه) پیرامون کار مولد و کار نامولد در پایان جلد یک را به بحث بسیار مفصل در جلد سوم (حدود ۱۲۰ صفحه) پیوند زد. با این حال مطالعه‌ی تدریجی «نظریه‌ها...» به همان ترتیبی که در کتاب آمده است، به‌هیچ‌روی نادرست یا دشواری‌آفرین نیست. به دو دلیل مهم:

یک) ترتیب مطالب و دیدگاه‌هایی که مارکس به آن‌ها پرداخته است، کمابیش با ترتیب تاریخی ظهور و تأثیر آن‌ها مطابق است. دست‌کم سه اندیشه‌ی مهم و اندیشمند بزرگ در حوزه‌ی اقتصاد سیاسی، همانا فیزیوکرات‌ها، اسمیت و ریکاردو به‌ترتیب توالی تاریخی بررسی شده‌اند. بعلاوه، در مواردی که مارکس بخشی از بحث درباره‌ی نظریه‌پرداز یک گرایش را در جای دیگر و پسین‌تری آورده است، کارش عامدانه است و آن را با استناد به رشته‌ای محتوایی و استدلالی انجام می‌دهد. از همین روست که در خود متن بارها با این یادآوری روبرو می‌شویم که به این یا آن موضوع در جای دیگری پرداخته خواهد شد. گواه گویای این روش، همین تقسیم بررسی فیزیوکرات‌ها و تابلوی اقتصادی کینه به اول و آخر مطالب جلد اول است. در آغاز، هدف فقط تأکید بر ماهیت ارزش اضافی است، در پایان بررسی کل منظومه‌ی اقتصاد سیاسی فیزیوکراتی مورد نظر است. بنابراین مطالعه‌ی کتاب به همان ترتیبی که هست، زیانی ندارد.

دو) کل مضمون دفترهای مربوط به «نظریه‌هایی پیرامون ارزش اضافی» و تقسیم آن‌ها در سه جلد (که بیش‌تر به ابتکار ناشران و ویراستاران مربوط است تا طرح‌های مارکس) از یک ترتیب منطقی و مضمونی در بررسی نظریه‌های ارزش اضافی پیروی می‌کند. همان دو سه صفحه‌ی نخست درباره‌ی استوارت، مهم‌ترین و کلیدی‌ترین پرسش را در آغاز کار طرح می‌کند: **سود سرمایه از کجا می‌آید؟** و بلافاصله به بررسی مهم‌ترین و اساسی‌ترین پاسخی که اقتصاد سیاسی، از آغاز تا امروز، به این پرسش داده است، می‌پردازد؛ همانا این پاسخ که: سود، ناشی از افزونی قیمت کالاها نسبت به هزینه‌ی تولیدشان، یا به‌زبان ساده‌تر، ارزان خریدن و گران فروختن است. استدلال‌های مارکس در همان نخستین گام‌ها برای نشان دادن خاستگاه و قلمرو این پاسخ، همانا سپهر گردش و مبادله، و بن‌بست‌هایی که با آن روبروست، زمینه‌ها را برای گریزناپذیری انتقال پاسخ این پرسش از سپهر گردش به سپهر تولید فراهم می‌کند. اما، این که چگونه در آغازهای اقتصاد سیاسی فقط تحت

شرایط معینی ممکن بوده است که محصول اضافی، و بنابراین کار اضافی و ارزش اضافی، نخست در پیکره‌ی مادی و تکثر و ازدیاد مادی و طبیعی محصول تجلی پیدا کند، منحصرشدن تولید ارزش اضافی به کار و تولید کشاورزی و نظام فیزیوکراتی را توضیح می‌دهد. استدلال‌های مارکس در تبیین و نقد رابطه‌ی کار کشاورزی با ارزش مصرفی (پیکره‌ی مادی محصول) و رابطه‌ی درک فراتاریخی از کار و ارزش با فرآیند کار و تولید کشاورزی و جوانه‌های توجه به کار فی‌نفسه و ارزش و ارزش مبادله‌ای و پول، واقعاً شگفت‌آور، غنی و درخشان‌اند. بنابراین آغازیدن با فیزیوکرات‌ها، سپس، با طرح زمینه‌های تاریخی و استدلالی کنده‌شدن بند ناف کار از کار کشاورزی، گذار به اسمیت و از آن‌جا به ریکاردو و سرانجام پرداختن به فروپاشی مکتب ریکاردو و ظهور اقتصاد خامس و مبتدل و ولنگار (اقتصاد ولگار) در پایان جلد سوم، نشان‌گر ترتیب و توالی منطقی و تاریخی معینی است و مطالعه‌ی این اثر براساس همین ترتیب و توالی کوچک‌ترین مانعی ندارد.

شیوه‌ی نگارش «نظریه‌ها...» البته می‌تواند زمینه‌ساز روش‌ها و رویکردهایی خاص در مطالعه‌ی آن، به‌ویژه در مطالعه‌ی گروهی و کار و مبارزه‌ی نظری باشد، زیرا «نظریه‌ها...» را می‌توان گزارشی از یک کار و مطالعه‌ی نظری و انتقادی «اقتصاد سیاسی» یا اقتصاد بورژوازی دانست. از همین رو، عنوان «نقد اقتصاد سیاسی» که مارکس برای این دفترها برگزیده است، از هر لحاظ دقیق و شایسته است. مارکس در «نظریه‌ها...» گفتگویی انتقادی با دیدگاه‌های مورد بررسی‌اش دارد و متن کمابیش به‌صورت یک جدل رو در رو تنظیم شده است. او قطعه‌هایی از اثر مورد نظر را که حاوی استدلالی معین‌اند، عیناً و به‌زبان اصلی (انگلیسی، فرانسوی، ایتالیایی، لاتین ...) نقل می‌کند و با عباراتی در فاصله‌ی این گفتاوردها، از چند کلمه و جمله گرفته تا ده‌ها صفحه، استدلال‌های خود را در برابر آن‌ها می‌گذارد. از همین رو دنبال کردن مسیر استدلال‌های مارکس در این جدل‌ها، راه بسیار ساده و در عین حال هیجان‌انگیز و لذت‌بخشی برای فهم دیدگاه خود او پیرامون ارزش و ارزش اضافی و نقد شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است. بنابراین در کار نظری پیرامون این اثر می‌توان شیوه‌های ویژه‌ی را پیشه کرد. از آن میان، پیشنهاد من این است:

یک) نباید توجه را فقط به حرف‌ها و استدلال‌های مارکس معطوف کرد؛ حتی نباید به استدلال‌های او در این جدل و مباحثه‌ی غیرانتقادی و ایدئولوژیک داشت. مارکس خود در گزینش گفتاوردهای مخالفان، بسیار دقیق و منصف است. هدف او حمله به نقاط ضعف حریف و بر زمین زدن او نیست، بلکه برعکس او همیشه قوی‌ترین استدلال‌های مخالف را رو در روی خود قرار داده است. بنابراین باید در کار مطالعه و به‌ویژه مطالعه‌ی جمعی این اثر، گاه در جایگاه موضع مخالف قرار گرفت و قویاً در بحث و مناظره‌ی مستدل، از آن دفاع کرد. تنها از این طریق است که نبوغ و قدرت و گاه سستی‌ها و کاستی‌های استدلال خود مارکس به‌روشنی آشکار می‌شوند.

دو) بیرون کشیدن **مقولات** «نقد اقتصاد سیاسی» از متن و تهیه‌ی سیاهه‌ای از گفتمان مارکسی در تقابل و تمایز با **مقولات** «اقتصاد سیاسی». این کار در عین حال برای بررسی و فهم تطور این **مقولات** در آثار خود مارکس و روال تشخیص و تنقیح آن‌ها بسیار جالب و مهم است.

یک نمونه: مارکس در «نظریه‌ها...» برای آن چه سپس در *کاپیتال*، «نیروی کار» یا **کالای «نیروی کار»** می‌نامد، هنوز از اصطلاح «توانایی کار» یا «توانمندی کار» (Arbeitsvermögen) استفاده می‌کند. این نکته به لحاظ اصطلاح‌شناختی کم‌اهمیت نیست، زیرا واژه‌ی Vermögen که به لحاظ معناشناختی ریشه در توان عملی و **قدرت** دارد، در عین حال، و دقیقاً به همین دلیل، در زبان آلمانی به معنای **دارایی** و ثروت نیز هست. بنابراین در تبارشناسی ایدئولوژیک دیدگاهی که نیروی کار کارگر را نوعی «دارایی» یا «مایملک» او می‌داند، می‌توان به زمینه‌های تاریخی و واژه‌شناختی آن نیز پرداخت.

سه) استدلال‌های مارکس، گاه به‌طور پراکنده و بریده بریده در لابلای گفتاوردهای کوتاه و بلند گم و پنهان، یا حتی تکرار می‌شوند. یکی از روش‌هایی که در کار و تقسیم کار مطالعه‌ی گروهی می‌توان برگزید، فهرست کردن استدلال‌های دو طرف بحث به صورت متن‌هایی یکپارچه و سپس تلاش برای بازسازی آن‌ها بر محور حلقه‌های استدلالی نظری و منطقی، حتی با اتکا و استناد به بحث‌های پس از مارکس تا امروز، است. از این طریق می‌توان هم استدلال‌های مارکس را در جزئیات آن واکاوی کرد و بهتر فهمید و هم می‌توان به متن‌های جداگانه‌ای دست یافت که به‌طور مستقل به دیگر جمع‌های کار و مبارزه‌ی نظری کمک کنند.